

فوتبال فقط ورزش نیست، سیاست است، منازعه بر سر قدرت است، اعتراض و خشم و جنون است و فساد و هیجان و شهرت. پیش از این فوتبال ورزشی مخصوص فرودستان تعریف می شد اما در این سالها، به لطف سرمایه گذاری های چندمیلیاردلاری و قراردادهای هنگفت رسانه ای، فوتبال دارد دنیای جدیدی را تجربه می کند؛ مهم تر، زیباتر و گاهی کثیف تر.

فوتبال، هواداران و سرمایه گذاران



۱. لاسای — «جایز خرافه برتر به انگلیسی ها می رسد که تا سالها یکام را به عنوان حواری سیزدهم می پرستیدند، و برای همین تندیسش را در میدان ترافالگار ساختند تا در سایه او به رازونیز مشغول شوند.» شاید این ادعای اسقف یونانی، که در بخشی از کتاب آشفته بازار فوتبال خاورمیانه آمده است، شما را به خنده بیندازد، اما احتمالاً حق با اوست. اگر خدایانی داشتیم، لابد دیوید یکام یکی از آنها بود؛ او با ظاهر دلپذیر، منش دوست داشتنی و البته توانگری مالی، احترام و ستایش میلیاردها نفر را جلب کرده و خود را از میدان زمینی فوتبال به آسمان برده است. یکام حتی به تازگی در مذاکراتی همه پرسی اخیر انگلستان برای خروج از اتحادیه اروپا نیز وارد شده بود تا از کارزار «ماندن» حمایت کند. اهمیتی که او فراتر از «بازی تماشایی» یافته است نمادی از توان دسترسی فوتبال به همه جای جهان است. اما سوی تیر ماجرا آن است که فوتبال صرفاً مشغله ای تفریحی نیست، بلکه وسیله مهار و ابزار قدرت نیز است.

کنترل و قدرت درون مایه اصلی کتاب های آشفته بازار فوتبال خاورمیانه، اثر جیمز ام. دورسی و از صفحه آخر تا اتاق نشیمن؛ سفر فوتبال از رهگذر رسانه انگلیسی، نوشته راجر دمنگتی هستند. تمرکز این دو کتاب بر دو موضوع کاملاً متفاوت است: دورسی بر سیاست و اعتراض در فوتبال خاورمیانه متمرکز است، حال آنکه دمنگتی به کج خلقی فوتبال انگلستان با رسانه ها می پردازد. اما هر دو نشان می دهند که فوتبال صرفاً بازی نیست، بلکه غالباً گاوی است که باید آن را دوشید، صرف نظر از آنکه چنین کاری، چه هزینه ای برای زیبایی شناسی در میدان مسابقه یا برای هواداران به بار آورد. درواقع، اگر هر دو کتاب را در کنار هم بخوانیم، بیش از همه، تضعیف هواداران در برابر مالکان سیاسی غارتگر و مغول های رسانه ای به چشم می آید.

با این همه، همه چیز هم این اندازه غم انگیز نیست: هرگاه هواداران فوتبال را از آن خود کرده اند، از آن به عنوان سرچشمه واقعیت گریزی، بیان، اعتراض و، از همه بهتر، لذت بهره برده اند. در برخی جوامع، که مجال بیان اندک است، استادیوم فوتبال از کم شمار محل های ابراز نارضایتی است.

گرچه ممکن است استادیوم نقش مکانی برای سرکوب را به خود بگیرد، (گواه آن مثلاً همان گورهای دسته جمعی در استادیوم های عراق است که، پس از سرنگونی صدام حسین در سال ۲۰۰۳، نظامیان امریکا آنها را کشف کردند) اما می تواند محل تکوین ایدئال های انقلابی نیز باشد. استادیوم ها، فشارسنجی برای سنجش سطح سرخوردگی جمعی و بستری آموزشی برای ساخت معترضان مقاوم برای مبارزه و رویارویی با زور دولتی هم هستند. در انقلاب میدان التحریر مصر در سال ۲۰۱۱، هواداران دواتش فوتبال، میان جریان اصلی معترضان و خشم پلیس سدی ساختند. از سر مجادله های تمرینی منظمی که روزهای شنبه هنگام هواداری تیم هایشان داشتند، آمادگی یورش گاز اشک آور بودند، تاکتیک های «بزن دررو» را خوب یاد گرفته بودند، و استراتژی های جاعوض کردن را بلد بودند و بر عقب نشینی برای اجتناب از وحشت و خستگی مسلط بودند.

در کشورهای غربی، استادیوم چندان میدانی سیاست زده یا خشن نیست، اما باز هم قلمروی هوادارانی با پیشینه جنجالی است. مطبوعات بریتانیایی بارها چهره ای اهریمنی از هواداران به نمایش گذاشته اند. آنها هم هواداران را یک کاسه می کنند، چنان که گویی فرقه ای از هولیکان های کینه توز که شنبه ها برای اجرای مراسم آیینی شان جمع می شوند. در ده هشتاد

میلادی، که غم‌انگیزترین دهه برای تصویر همگانی فوتبال بود، روزنامه‌ای تایمز در سرمقاله‌ای فوتبال را چنین به تمسخر گرفت: «ورزشی زاغه‌ای که در استادیوم‌های زاغه‌ای برگزار می‌شود و هر روز زاغه‌نشینان بیشتری به تماشا می‌نشینند.» از نگاه تایمز، استادیوم‌ها، احتمالاً شبیه به مسکن عمومی، تداویگر اقبال‌پایین اجتماع بودند. بنابراین، استادیوم به مکانی برای دشمنی کورکورانه با هواداران و نیز اصل این بازی تبدیل شد. این موضوع با فاجعه هیلزبورو در سال ۱۹۸۹ به اوج خود رسید. در آن فاجعه ۹۶ تن از هواداران در فشار و ازدحام کشته شدند و پلیس و رسانه‌های متعصب صدای شاهدان را خاموش کردند. سال‌ها زمان برد تا این بی‌عدالتی به گوش دیگران برسد (همان‌طور که به‌تازگی در صدهای هیلزبورو؛ ماجرای واقعی از زبان خود مردم مستند شده است)، اما همین هم نشان می‌دهد که هواداران چگونه می‌توانند با استقامت، در نهایت، روایت خود را از ماجرا بگویند.

تصمیم هواداران برای روایت ماجرا از جانب خودشان اغلب با نوآوری عملی می‌شود. دُمنگتی آشکارا درباره پیدایش هواداران‌نامه‌هایی می‌نویسد که به مقابله با این کلیشه‌ها می‌پرداختند. او کمی پس از حادثه هیلزبورو، سرمقاله‌ای در یکی از هواداران‌نامه‌ها نوشت که فرض می‌شود هواداران:

همدستان منفعل اقلیتی جامعه‌ستیز هستند. پلیس ما را توده‌ای می‌انگارد که الکل خونمان بالا زده و عزم جدی داریم که دارایی‌های عمومی را نابود کنیم و به قصد کشت هم‌دیگر را بزنیم و همه چیز را نابود کنیم، این فرض ایجاب می‌کند که از مردم «عادی» در برابر هواداران فوتبال محافظت شود، اما ما مردم عادی هستیم.

گسترش هواداران‌نامه‌ها در دهه هفتاد میلادی، با گرده‌برداری از فرم طنزنامه پرایوت آی ۲ آغاز شد. صدها هواداران‌نامه، که اغلب به صورت محلی تولید می‌شدند و هدفشان نیز مخاطبان محلی بود، فرمی بومی بود برای «بیان». این فرم بیان به هواداران امکان می‌داد تا خود را چنان سازماندهی کنند که گویی مجموعه یکپارچه‌ای از هویت‌های درهم‌تنیده در سراسر انگلستان برای به‌چالش کشیدن برداشت‌های منفی از فوتبال هستند.

همراه با هواداران‌نامه‌ها، انجمن هواداران فوتبال ۳ نیز از رسانه‌ها، برای انتشار تصویر متفاوتی از هواداران فوتبال از طریق شعبه‌های محلی این انجمن، استفاده کرد. این موضوع در جام جهانی ۱۹۹۰ به اوج رسید: در آن سال وکلا، روزنامه‌نگاران، گروه‌های پزشکی و مفسران آماده بودند تا هر «زمین» احتمالی تنش را از بین ببرند و ملتزم بودند تصویری که به عموم بریتانیایی‌ها می‌رسد بدنامی هواداران فوتبال نباشد.

درست است که استادیوم همچنان عرصه هواداران است، اما مسئله این است که تا چه زمانی؟ دُمنگتی می‌نویسد که، در فصل پایانی دسته یک قدیم (نسخه پیشین لیگ برتر پرزرق‌وبرق امروزی انگلیس) کودکان می‌توانستند با نود پنی به تماشا بازی بنشینند. این مبلغ اکنون با رشد هنگفت ۲۲۴۰ درصدی همراه بوده است. هواداران متعلق به طبقه کارگر را مالکانی تلکه می‌کنند که از قدرت تجاری فوتبال مثل یک معدن بهره‌برداری می‌کنند. قراردادهای صدمیلیون‌پوندی با تلویزیون فوتبال انگلیس را دگرگون کرده است، اما، همان‌گونه که دُمنگتی به خوانندگان یادآوری می‌کند، فراتر از نقش زیرکی خطرپذیرانه روبرت مرداک در به‌سرانجام رساندن این قراردادهای، همین هواداران نیروی محرکه ماجرا هستند: همان هواداران صاحب آنتن‌های شبکه بی.اسکای.بی، همان‌هایی که در روزنامه تایمز مرداک به عنوان زاغه‌نشین تقبیح شدند، یا در ماه‌نامه سان، باز هم به مالکیت مرداک، به نادرستی به مرده‌خوری متهم گشتند.

نه تنها قدرت‌های تجاری، که مالکان سیاسی نیز رابط پیچیده‌ای را با هواداران شکل داده‌اند. در ترکیه، افزایش ثروت و حرفه‌ای‌سازی فوتبال مالکان جاه‌طلب را ترغیب می‌کند که با خرید و تصاحب باشگاه‌ها به اهرم سیاسی و اعتبار فردی بیشتری دست یابند. باشگاه‌ها می‌توانند نماد قدرت باشند و کانونی‌ترین دارایی فوتبال هم فنرباغچه است که هم رجب طیب اردوغان نخست‌وزیر و هم فتح‌الله گولن روحانی به آن چشم داشتند. گولن، در پی رسوایی تبانی، در صدد بود قدرت اردوغان را در باشگاه کاهش دهد و یکی از اعضای جنبش گولن را در مرکز آن جای دهد. همان‌طور که دورسی به تفصیل شرح می‌دهد، این باشگاه به بخشی کلیدی در شطرنج میان این دو تبدیل شد. این منازعه آتشین پیوندهای تیره اما ناگشودنی میان باشگاه‌های فوتبال ترکیه و جنایت سازمان‌یافته را آشکار کرد، پیوندهایی که در آن فوتبال در نقش شگردی برای دستیابی به قدرت سیاسی گسترده‌تر نمایان می‌شد.

افزون‌براین، تجاری‌سازی فوتبال و تملک باشگاه‌ها توسط مالکان سیاسی مسئله «غیرخودی‌ها» را در فوتبال پدید می‌آورد. فوتبال می‌تواند دنیای همبسته همگنی باشد که هواداران از رهگذر سرودهای جمعی، عملکرد تیمشان و ایدئال‌های مشترکشان درباره باشگاه (که ممکن است شامل دیدگاه‌های نژادی، طبقه‌ای و بومی باشد) نوعی وحدت خویشاوندی ایجاد می‌کنند. پیروزی تیم ملی یک کشور یکی از محدود چیزهایی است که هواداران را، که در زمان‌های دیگر در روبرویی خونین همیشگی هستند، یکپارچه می‌کند. رییس فدراسیون فوتبال انگلیس اخیراً اشاره کرده است که لیگ برتر موفقیت بزرگی است، «به‌جز اینکه مالکان آن خارجی، مدیران آن خارجی و بازیکنان آن نیز خارجی هستند» و تمام این‌ها اثری ثانوی بر تیم ملی انگلیس دارد.

با این‌همه، سرزنش خارجی‌ان، نمایش تازه‌ای در فوتبال انگلیس نیست. گواه دُمنگتی کلیشه‌های منفی هواداران بریتانیایی است که در داستان‌های مصور ری، هنگامی که به ماجراهای اروپایی رسید، ابراز می‌شد. داستان‌های مصور ری در راورز ۴ مجموعه طنز مصور درازمدتی بود که ماجراهای پُرفرازونشیب شخصیتی داستانی و نیمه‌خدای فوتبالی به نام ری ریس را روایت می‌کرد. تیم‌های مقابل، برخلاف شوالیه‌ری، اغلب مودی، ناآماده و مایل به حالت تدافعی بودند. دیدارها از آمریکای جنوبی حتی از این هم برای ری خطرناک‌تر بود، چراکه در دو سفر جداگانه در دهه ۱۹۶۰ هم بازیکنان تیم را گروگان گرفتند.

در کنار این ترس از «دیگران»، گاهی خودِ فوتبال را نیز اسبِ تروای خطرناکی برای ورود ارزش‌های بیگانه دانسته‌اند. بمب‌گذار وابسته به القاعده، نورالدین محمد تاپ، اعتراف کرد که بمب‌گذاری هتل‌های «وسترن» در سال ۲۰۰۹ در جاکارتا برای کشتن «صلیبیون»، یعنی تیم منچستر یونایتد، بوده است. با این همه، دورسی به‌طور جالبی یادگو می‌کند که گروه‌های اسلام‌گرا در سراسر دنیا دیدگاه‌های گوناگونی درباره فوتبال دارند. درحالی‌که اسامه بن‌لادن هوادار آرسنال بود و از فوتبال به‌عنوان ابزار تقویت جسمی و سربازگیری بهره می‌برد، دیگر اسلام‌گراها بیشتر نگران تهدید ورزش برای ارزش‌های محافظه‌کارانه بودند، تا آنجا که جام جهانی ۲۰۰۶ را محکوم کردند که «دسیسه‌ای برای گمراه کردن جوانان مسلمان و دور کردن آن‌ها از مبارزه» است.

افزون‌براین، بنا بر مشاهدۀ دمنگتی، آنکه «دیگری» قلمداد می‌شود لزوماً خارجی نیست. برخورد فوتبال انگلستان با مشارکت زنان در مسابقۀ مردان ضعف چشمگیری دارد. نظر دیو باست در سال ۲۰۰۷ درباره چکی اتلی که یک گزارشگر زن است، چکیدۀ این زن‌ستیزی است: «این ننگ است، فوتبال با آن مخالف است.» دیدگاه باست، کاملاً در جنسیت اتلی ریشه دارد و به تخصص او بی‌توجه است، تخصصی که از کارکردن در چندین ایستگاه رادیویی و نیز صلاحیت مریگیری به دست آورده است. چهار سال پس‌از آن، خانم ساین مسی خط‌نگهدار یک بازی لیگ برتر بود، که مایۀ شگفتی و ناباوری دو کارشناس مرد در شبکه‌های اسکای اسپرتز، آندی گری و ریچارد کیز شد. گری، البته نه روی آتن، گفت: «زنان قانون آفساید را نمی‌دانند.» کیز هم در پاسخ او گفت: «بازی دیوانه‌کننده شده است.»

این‌ها نه نمونه‌هایی پراکنده و جدا از هم، که بخشی از پدیدۀ گسترده‌تری هستند که در آن بسیاری از اهل فوتبال ورزش را سنگری مردانه می‌دانند که باید در برابر دست‌اندازی زنانه از آن محافظت کرد. دمنگتی، برای تضمین توازن بیشتر در مشارکت و بازی زنان در فوتبال، راه‌حلی پیشنهاد می‌دهد: دسترسی بیشتر به رسانه. سردبیر ورزشی دیلی اکسپرس، جان مورگان ۵، که در دهۀ شصت بسیار درمورد ورزش زنان تردید داشت، عمیقاً این نکته را ثابت می‌کند. در سال ۱۹۷۷ او پس از تماشای یکی از مسابقه‌های فوتبال زنان انگلیس با پیشیمانی نوشت: «خانم‌ها، من صراحتاً پوزش می‌خواهم [...] من با همان پیش‌فرض‌های رایج مردانه، که فوتبال را غیرزنانه می‌داند - که دختران در زمین آسیب می‌بینند و اگر ضربه بخورند گریه می‌کنند- به تماشای مسابقه رفتم [...] درعوض، بهترین بازی، از زمان تماشای بازی‌های گرگ‌های ۶ معروف با مدیریت استن کالیس، را دیدم.»

خواندن هر دو کتاب بسیار سودمند است: دورسی لحن دانشگاهی و تمرکز سیاسی دارد، حال آنکه کتاب دمنگتی، بر پایۀ حکایت‌های دوست‌داشتنی و مطالعۀ دقیق رسانه‌ها استوار است. هر دو کتاب، علاوه بر اینکه به کار هواداران غیرفوتبالی می‌آیند، تفسیرهای تازه‌ای هم پیش روی هواداران دوازش فوتبال می‌گذارند. کتاب‌هایی مناسب زمان خود نیز هستند، چراکه جهان فوتبال به دلیل احتمال احیای روح هولیگانیزم در یورو ۲۰۱۶، دچار تنگنا شده است. در شرایطی که روسیه میزبان جام جهانی ۲۰۱۸ است، برای هوادارانی که نگران چهرۀ ورزش هستند، در این کتاب‌ها درس‌هایی نهفته است. بررسی نقش مدیران در شیکۀ قدرت فوتبال براساس مطالعات این دو کتاب هم می‌تواند جالب باشد. تصمیماتی که مدیران می‌گیرند بر بازی و هواداران تأثیرگذار است، مثلاً، به‌عنوان بخشی از پدیدۀ دوسالانۀ اتهامات مدیریتی در انگلستان، خشم شدید آوارشده بر سر ری هاجسون را ملاحظه کنید! درعین حال در گرو هواوهوس مالکان باشگاه‌ها و هر واکنشی که رسانه‌ها برمی‌انگیزند نیز هستند. مدیران قدرتمندی همچون سر الکس فرگوسن می‌توانند مالکان و رسانه را برای یک بازی خوب اداره، مهار و استفاده کنند، درحالی‌که دیگران مجرای پیاده‌سازی تصمیم‌های بالادستان هستند.

یادآوری این نکته آرامش‌بخش است که، علی‌رغم همۀ مناسبات قدرتی که گرد زمین فوتبال می‌چرخد، فوتبال همچنان پیش‌بینی‌ناپذیر است و بنابراین رسانه‌ها، مالکان و نیروهای بیرونی نمی‌توانند آن را کاملاً کنترل کنند. اینجاست که نظریۀ کریس اندرسون و دیوید سلی به ذهن می‌آید: حدود پنجاه درصد رخدادهای هر مسابقه تنها به بخت برمی‌گردد. زیبایی فوتبال از بردن فرا می‌رود، چرا که هدفی بسیار بزرگتر در میان است: ایجاد لذت گریز از واقعیت برای میلیون‌ها هوادار، و مجال سخن گفتن. این نکته در پس نوشته‌های انتقادی دورسی و دمنگتی نهفته است. رویکرد آن‌ها به موضوع بسیار متفاوت است، اما هر دو ماهیت فوتبال و محوریت هواداران را درک کرده‌اند. چکیدۀ مناسب بحث می‌تواند آن نکته‌ای باشد که دورسی از زبان یکی از هواداران مصری در سال ۲۰۰۸ نقل می‌کند که عموم هواداران آن باشگاه «حداقل دستمزد را می‌گیرند و زندگی‌شان با سختی می‌گذرد. تنها دل‌خوشی‌شان این است که روزهای جمعه دو ساعت به استادیوم بروند [...] اجبار برای بردن هر بازی از همین روست. چون این زندگی مردم را شاد می‌کند».

*مؤلف: مایکل وارن

مترجم: مینا فراهانی

منبع/ ترجمان

اطلاعات کتاب‌شناختی:

دورسی، جیمز ام. آشفته‌بازار فوتبال خاورمیانه، ۲۰۱۶

Dorsey, James M. The Turbulent World of Middle East Soccer. 2016

دمنگتی، راجر. از صفحۀ آخر تا اتاق نشیمن؛ سفر فوتبال از رهگذر رسانه‌های انگلیسی، انتشارات اوکلی، ۲۰۱۴

Domeneghetti, Roger. From the Back Page to the Front Room: Football's journey through the English media. Ockley Books, 2014

* این مطلب تلخیص شده است.